

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه همزه (جله چهارم)

نختم مفهومی استادانوت ۹۵/۵/۱۶

ان شاء الله که دهه‌ی کرامت و دو میلاد حضرت معصومه و حضرت رضا برایمان مبارک باشد و به کرامت برسیم صلواتی عنایت بفرمایید.

بنا بود که وارد بحث سوره‌ی مبارکه‌ی عصر شویم ولی به ذهنم رسید چند مطلب راجع به سوره‌ی همزه مانده که مطرح کنیم، اگر هم فرصت شد در ادامه سوره‌ی عصر را خواهیم خواند.

به ذهنم رسید که امروز در مرحله‌ی اول دعای مکارم الاخلاق را با رویکرد سوره‌ی مبارکه‌ی همزه خوانده شود، راجع به شروع بحث خیلی فکر کردم و مقداری تردید داشتم که وارد مباحث بنیادین بشویم، [به ذهنم رسید] با مطالعه‌ی دعای مکارم الاخلاق از مباحث بنیادین قبلی خارج خواهیم شد.

کلا وقتی که وارد فضای قرآن می‌شویم دو رویکرد اصلی داریم (قصد ندارم زیاد بازشان کنم):

(۱) گاهی ما قرآن را می‌خوانیم، و آن را حقیقتی نازل شده از پروردگار می‌دانیم و سعی می‌کنیم که آن حقیقت را دریافت کنیم؛ به طور خالص و بدون هیچ باور ذهنی قبلی و و اینگونه سعی می‌کنیم که مفاهیم را از طریق قرآن به قرآن بفهمیم و پیش فرض‌ها را از خودمان دور کنیم. که این شیوه‌ی کلی تدبر است، حقیقت ناظر بر سوره یا آیه‌ای را در جای خود می‌نشانند.

(۲) این شیوه هم از شیوه‌های تدبر است ولی در مرتبه‌ی بعدی. ما یک سری حوادث و رخدادهایی در اطرافمان داریم که برایمان سوالات یا معضلاتی ایجاد می‌کند که این‌ها تبدیل به مسائلی برایمان می‌شود که با رویکرد به این حوادث به قرآن مراجعه می‌کنیم و سعی می‌کنیم جواب سوالاتمان را بگیریم. این مدل تدبر سوال محور است بر مبنای سوالی که خودمان ایجاد کرده‌ایم. مثلاً ما در اطرافمان می‌بینیم که در جامعه یا

خانواده اخلاقمان ضعیف است و این سوال می‌شود و بعد وارد قرآن می‌شویم و سعی می‌کنیم حقایق قرآن را متناسب با این رویدادها استخراج کنیم.

پس ما دو رویکرد داریم: موضوع محور و مساله محور، که در جلسات دیگری به باز کردن آن‌ها خواهیم پرداخت. اینکه از مساله‌ها به سمت موضوعات و یا از موضوعات به سمت مساله‌ها برویم؛ مسیری است که تولید علم می‌کند، و این تردد تولید علم در پی دارد.

سوره‌ی همزه بسیار سوره‌ی مهمی برای این کار است. ان شاءالله تا آخر جلسه برایتان روشن خواهد شد و حداقل به عنوان یک پژوهش عینی از این تولید علم را خواهید دید. رویکرد موضوع محور را جلسات قبلی مطرح کردیم و هر چه که ما درباره‌ی همزه گفتیم موضوع محور بود. اگر ما بخواهیم سوره‌ی همزه را مساله محور وارد شویم چطور وارد شویم؟ مساله محور

در زندگی روزمره با پدیده‌ای به نام طعنه مواجه می‌شویم، کاری نداریم که در این سوره چیزی گفته یا نه و به چه شکلی؟! ما فقط با پدیده‌ی طعنه کار داریم. در عرف سرزنش کردن دارای مفهومی است و ملموس است. هر کسی مفهومی از سرزنش خواهد داشت و خواهد گفت؛ سرزنش چیزی شبیه توبیخ، شبیه تمسخر، چیزی شکننده است و برخی مواقع هم لازم است و و مفهومی از سرزنش در ذهن شما شکل خواهد گرفت.

وقتی سرزنش و طعنه‌ها را رصد می‌کنیم، توی محله و مدرسه راه می‌افتیم و پرسش نامه می‌دهیم این‌ها همه مساله محوری است؛ در مورد این سرزنش و طعنه یک سری عواملی پیدا می‌کنیم، یک سری لوازم و یک سری نشانه. یعنی طعنه زدن نشانه دارد، عامل دارد و یک سری لوازم دارد. کسانی که در رشته‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی هستند می‌توانند این کارها را به راحتی انجام می‌دهند.

وقتی عوامل طعنه را مشخص می‌کنیم می‌بینیم که:

- (۱) برخی طعنه‌ها محصول کم تحملی است (تحقیق کردیم و پرسش نامه دادیم و دیدیم که طعنه زننده، کم آورده و طاقتش تمام شده است)،
- (۲) برخی طعنه‌ها محصول خود بزرگ بینی است،

۳) برخی طعنه‌ها محصول عوامل محیطی است (تربیت خانواده و اقلیم، مثلا همه‌ی این‌ها در خانواده هایشان عادت به چنین برخوردی با هم دارند. مثلا وارد شهری می‌شوید که همه عادت کرده‌اند. برخی صنف‌ها هم چنین است. و اینقدر بعضا عادت می‌شود که باید بیاید بگوید که این‌ها طعنه و سرزنش است)،

۴) برخی از طعنه‌ها محصول عوامل جسمی است (نمی‌گوییم ارثی و ژنتیکی، مثلا پدرش هم چنین بود. ژن طعنه داشتن!)

و در ادامه می‌توانیم بفهمیم که طعنه‌ای که مربوط به کم تحملی است مربوط به مادران و آن هم مادران فلان سنین است. یعنی کاملا مساله محور و دقیق در حال بررسی هستیم.

لازمه‌ها را هم بررسی می‌کنیم:

- ۱) مثلا وقتی طعنه محصول کم تحملی باشد پرخاشگری روی شاخش است.
 - ۲) وقتی طعنه‌های محصول خود بزرگ بینی است لازمه‌اش غیبت و زیر آب زنی است.
 - ۳) طعنه‌ای که محصول عوامل محیطی-اجتماعی است نوعا همراه با برخی آموزش‌هاست (معلم و شاگردی)، لازمه‌اش نوعا در داد و ستد‌هاست.
 - ۴) طعنه‌هایی که مربوط به عوامل ارثی نوعا در درگیری‌ها و مواجهه‌هاست.
- «چرایی» عامل است و اینکه در چه «قالبی» بروز می‌یابد لازمه است.

نشانه‌ها:

- ۱) نشانه‌ی کم تحملی می‌تواند کم حوصلگی باشد یعنی مادر کم حوصله است و احتمال طعنه‌زدن در او زیاد است. حتی ممکن است عامل جسمانی هم داشته باشد، مثلا کم خونی دارد.
- ۲) نشانه‌ی خود بزرگ بینی می‌تواند این باشد که تحمل شکست ندارد.
- ۳) نشانه عوامل محیطی-اجتماعی، خود اصطلاحات رایج در یک فرهنگ است، یعنی از لحن‌هایی که استفاده می‌شود. که روایت جالبی در ذیل این مورد خواندم که چنین فرمودند: که شیعیان ما عالم نیستند مگر زمانی که مردم را از الحان آن‌ها بشناسند.... پس تنها می‌توانیم از استانداردها بخوایم اصطلاحات رایج یک شهر را بیان کند و به میزان و چگونگی طعنه پی ببریم.

من ۴ مورد گفتم ولی می‌تواند بسیار بیشتر ادامه یابد. وقتی این‌ها را نگاه می‌کنیم، طعنه‌ای که به صورت عرفی شما رصد می‌کنید و مساله و سوال شماسست خیلی وقت‌ها چنین است که ظاهراً با آن چه که در قرآن آمده فرق می‌کند و تعارف هم نداریم، یعنی ما در هیچ کدام یک از این‌ها با استناد به قرآن، نه مال و نه خلود داریم، ولی طعنه داریم.

پس در صحن اجتماع ما مسائل را متفاوت از قرآن می‌بینیم و دو اتفاق ممکن است بیفتد:

(۱) همز و لمز قرآن به واسطه‌ی الذی تحذیری است. یعنی یک عده‌ای خاص هستند و تفصیلی نیست.

(۲) این طعنه‌ای که در جامعه است یک مبنا و محرک درونی دارد که در همه‌شان خلود و جمع مال دارد و ما باید بیشتر در جامعه و ریشه‌یابی آن دقت می‌کردیم.

و این دو مورد هر دو درست است. مضافاً به اینکه این سوره راه دررو گذاشته است که بیایم قید احترازی بگیریم.

اولاً مفهومی که از طعنه و عوامل آن است، مجموع این دو است آن چه که ما می‌فهمیم و آن چه که در قرآن است زاویه دارد.

دوماً وقتی که بررسی می‌کنیم، هر کسی که طعنه می‌زند به گونه‌ای حق دارد. مثلاً عوامل محیطی - اجتماعی و ارثی است و ربطی به خود فرد ندارد. در سیستم روان‌شناسی همه مبراً و پاک می‌شوند زیرا عوامل تحمیلی است و دست خود افراد نیست. مثلاً وقتی اضطراب می‌گیرد چون در کودکی در شرایط بدی رشد یافته است و تقصیر خودش نیست. آدم وقتی به این سمت وارد می‌شود نوعاً انسان‌ها مبراً اند، اشکالی ندارد. ولی در این قسمت می‌بینید که‌ای دل غافل! خیلی سخت‌گیری وجود دارد، می‌گوید ویل لکل همزه، و هیچ راه دررویی نیست.

پس دو تا اتفاق می‌افتد، اول اینکه شما مفهومی که این جا فهمیدید با مفهوم قرآنی تمایز دارد. ثانیاً مفهومی که در عرف قابل دفاع است، ولی در قرآن قابل دفاع و تبرئه نیست.

در این ماجرا ما مساله‌ی همز و لمز را در عرف بررسی کردیم و دیدیم که با قرآن زاویه دارد. یا باید بپذیریم که الذی جمع مالا و عدده قید احترازی است و تفصیلی نیست، یا اینکه باید ببینیم که هر همز و لمزی درونش جمع و عدده و اخلده دارد.

آن چه که از همز و لمز در سوره می فهمید، حدود و ثغور همز و لمز را مشخص می کند (عوامل و نشانه ها و لوازم) و آن چه که از همز و لمز در اجتماع می فهمیم مصادیق همز و لمز را مشخص می کند، باید بینیم بین این ها ارتباط وجود دارد یا نه.

اولین گره ای که می شود مطرح کرد این است که آن چه که از زندگی روزمره می بینید را مصداقی برای مفهوم در نظر بگیرید.

علت این حرف هایی که زدیم برای این بود که حق مطلب دعای مکارم ادا شود و ربطها را افراد متوجه شوند. وقتی که بیشتر دقت می کنیم بین این موضوع و مساله یک سری محذوفات را می بینیم که در دعای مکارم الاخلاق به عنوان یک سند علمی این محذوفات را کاملا عملی بررسی کرده است.

از سوره دو مفهوم در می آید: همز و لمز عمومی، همز و لمز اختصاصی. که فرقی ندارد.

در سوره یک لوزی وجود دارد؛ سرش مال، انتهایش خلود، یک طرفش جمع و طرف دیگرش عدد است.

حلقه ی بنیادین همز و لمز در سوره یک لوزی است. ابتدا و انتها دارد. جمع و اعداد به هم مربوط اند و مال و خلود هم همچنین. یک مال داریم، یک جمع و یک اعداد؛ و بعد یک خلود داریم و یک جمع و اعداد، یعنی جمع و اعداد مثل لولا عمل می کند. تعزیه گردان این وسط هم « حسب » است.

اصراری نیست، هر کسی خواست لوزی و هر کسی خواست مثلث کار کند. وجود حلقه ی بنیادین در این وسط مهم است.

در موضوع هم می توانیم سوال داشته باشیم ولی سوال در موضوع با سوال در مساله متفاوت است. مثلا سوال در موضوع چنین است، همز و لمز گفتاری است در حالی که حلقه ی بنیادین آن ذهنی است. چرا؟! چرا صحبتی از کلام و متکلم و مخاطب ندارد؟ چرا حلقه ی بنیادین جنسش متفاوت است؟

مخاطب را نمی گوید چون می خواهد بنیاد را بگوید. وقتی این بنیاد با صحنه های زندگی جمع می شود مثلا درگیری، تبدیل به همز و لمز می شود. حلقه ی بنیادین به محض اینکه مخاطب پیدا می کند همز و لمز بروز می یابد. ویل لکل

همزه لمزه یعنی وای بر اینکه کسی دیگری را تعیب می کند (خطاب و متکم و مخاطب دارد) ولی در ادامه پس زمینه اش را مطرح می کند.

پس انواع همز و لمز برمی گردد به انواع بسترهای زندگی، همه‌ی صفات چنین است. یعنی همه‌ی صفات یک حلقه‌ی بنیادین و یک صحنه‌ی زندگی دارند که منجر به انواع مختلف آن‌ها می شود.

می خواهد بگوید همین مقدار که کسی این حلقه‌ی بنیادین را داشت، ناچار در صحنه‌های زندگی فرقی نمی کند، کافی است که این موتور را داشته باشد اینکه همز و لمز چگونه ظهور یابد مهم نیست. ممکن است کسی تحملش کم باشد ولی این حلقه‌ی بنیادین را نداشته باشد، در چنین صورتی کم تحمل می شود ولی همز و لمز نمی کند. وقتی جلو بروید می بینید که درون مایه‌ی همه‌ی صفات بد همز و لمزی نهفته است.

اگر بگویند که جمعی با یک تحقیق قرآنی و با عنایت یک دعا که اسمش مکارم الاخلاق بود، جلوی همز و لمز را بست. این علم است. علم نور است. دیگر دلیلی ندارد که انسان همز و لمز داشته باشد. روان شناسی هم علم است ولی وقتی فردی را مبرا می کند عین ظلمت است. هیچ علمی حق تبرئه کردن انسان را ندارد. و اگر علمی چنین کند عین ظلمت است یعنی انسان‌ها را در بدی‌هایشان تثبیت می کند. اگر انسان، انسان است خدا در قرآن برای انسان هیچ خطایی را در هیچ سطحی نپسندیده است (سوره‌ی مبارکه‌ی سباء).

دعای مکارم الاخلاق

می تواند ۳ قسمت باشد. صفات شایسته و صفات ناشایسته و جلوه‌ی ربوبی که در این دو دسته صفت موثر است. تجلی جلوه‌ی ربوبی که بروز صفات شایسته را منجر شده است (حُسن است) و آسیب‌های تجلی ربوبی.

کرامت ارزش است و حُسن به معنای بروز است. کرامت یعنی ارزشمند.

هر کدام یک از فرازهای دعا را می توانیم موضوع بندی کنیم.

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَرْضِيِّ الْأَفْعَالِ:

(۱) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ بَلِّغْ بِيَّيْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانِ، وَ اجْعَلْ يَقِيْنِي أَفْضَلَ الْيَقِيْنِ، وَ أَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ، وَ بِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

یک ساختار وجودی است، یقین وقتی که ایمان به کاربرد کامل خودش می‌رسد و به سمت رضایت کشیده می‌شود. نیت هم قبل عمل است. و این یک ساختار وجودی اولیه برای انسان است. گویی هر انسانی می‌تواند دعا کند که ایمانی اکمل ایمان و داشته باشد، یعنی موتور اصلی این ۴ مولفه‌ی ایمان و یقین و نیت و عمل است.

(۲) اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي، وَ صَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِيْنِي، وَ اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.

اختلال انسان روی نیت و یقین می‌آید و فهرستی برای آسیب شناسی مطرح می‌کند. نیت کند شده یعنی به نیتی که سمت عمل نرود. مثل بچه‌ای که نمی‌تواند نیت کند و اگر هم نیت کند و فور نیت ندارد، یعنی درکی از رضایت و قرب خدا و ندارد. برای هر عملی باید وفوری از نیت داشته باشیم. یعنی انفاقی کند ولی سر آن سفره تمام انبیاء را مهمان می‌کند. دو ریال داده ولی می‌گوید نمی‌شود که سلیمان و داوود نباشد، نمی‌شود که حضرت زهرا نباشد و و فور نیت سازی مهم است. می‌تواند کسی را خوشحال کند، علم دهد و آخرتش را بهتر سازد و ... و این‌ها یعنی فور نیت. نیت نماد فعل ارادی در انسان است. اعمال غیر ارادی نیت ندارند.

کارایی ساختار وجودی انسان از فور نیتش تامین می‌شود. ببینید انسان یک ساختاری از حس تا عمل دارد، شاخص اینکه این سیکل درست و خوب می‌چرخد و به سمت کمال می‌چرخد از فور نیت است. گاهی یک کار را با چندین نیت کردی و گاهی چند کار را با یک نیت می‌توان کرد. هر دو نشانه‌ی فور نیت است.

می‌توانیم پرسشنامه دهیم که «وقتی عملی انجام می‌دهی چه نیت‌هایی داری؟» و این نشانه‌ی قوت و قدرت ساختار وجودی اوست.

ما می‌گوییم انسان یا یقین است، یا ایمان، یا عمل یا نیت و ساختار ما چنین می‌شود یعنی یک کاری بروز ایمان، یک کاری بروز یقین و ... است.

صَحَّحَ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي: يقين اصلاح می خواهد. یا يقين نداشته از اول یا يقين داشته و به خطر افتاده که می گوید باید تصحيح شود.

اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي: روی نتیجه یا نفس می آید. يك چیزی من باید می شدم که نشدم. يك ارزش افزوده ای باید پیدا می کردم که پیدا نکردم.

پس قسمت اول ساختار وجودی، قسمت دوم آسیب شناسی ساختار وجودی بود.

قسمت سوم:

(۳) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْاهْتِمَامُ بِهِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي عَدَا عَنْهُ، وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيْمَا خَلَقْتَنِي لَهُ، وَاعْنِنِي وَارْزُقْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَكَأْتَفْتِنِي بِالنَّظَرِ، وَاعِزَّنِي وَكَأْتَبْتَلِيَنِي بِالْكِبَرِ، وَعَبِّدْنِي لَكَ وَكَأْتُفْسِدُ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ، وَاجْرِ لِلنَّاسِ عَلَيَّ الْخَيْرَ وَكَأْتَمَحِّقُهُ بِالْمَنِّ، وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَحْرِ.

این قسمت جهت را بیان می کند.

وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْاهْتِمَامُ بِهِ:

یعنی يك سرى کارهایی را من به آنها اهتمام دارم که خودت کفایت کن. مثلا مادر بایستی مادری کند، خودت کفایت کن. يك سرى اشتغالات است که گریزی از آنها وجود ندارد.

وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي عَدَا عَنْهُ:

يك سرى وظایفی که از ما سوال می کنی و ما از آنها ممکن است اطلاع نداشته باشیم، پس در این مورد کفایت نداریم، بلکه باید مرا به عمل واداری. این جالب است. ما از خدا درخواست اجر می کنیم ولی حضرت درخواست عمل می کنند. این اعمال جزء سیر کمالی انسان است.

وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيْمَا خَلَقْتَنِي لَهُ:

مرا برای آن چه که مامور کردی فارغ گردان. یعنی خودت يك کاری کن که اشتغالات این طرف و آن طرف مرا از امر و ماموریت اصلی ام باز ندارد. انسان به خاطر فارغ نبودنش به اصلش نمی پردازد. اینها «دارایی»های انسان

هستند که برای انسان خلود می‌آورند. و این خلود همان وجه ربّ است. خلودش واقعی است، مال و امکاناتش واقعی است. می‌گوید هر انسانی برایش جایگاهی مشخص شده است که باید به آن برسد.

"در این عبارات سوق دادن داریم که این سوق دادن نشانی از جهت است."

در قسمت اول و دوم مقدمه‌ای گفت و در این قسمت امکاناتی را مطرح می‌کند که مرا به آن رشد برساند. مثل این است که پدری به پسرش بگوید که من خرج تحصیل را می‌دهم و تو فقط درس بخوان و خیالت راحت باشد و این گونه او را از فکری رها و به فکر دیگری سوق می‌دهد. مثل این روایت است که: کسانی که دغدغه‌ی علم دارند خدا روزی‌شان را فراهم می‌آورد.

یکی از بندهای قانون اساسی این است که مردم باید به اندازه‌ای در رفاه باشند که اصل درگیری ذهنشان بحث‌های فرهنگی و علمی باشد و نه اینکه اصل زندگی‌شان معیشت باشد. قانون می‌گوید که ملت باید تا ۲ و ۳ کار کنند و بقیه‌اش کار فرهنگی....

وَ أَغْنِنِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ:

بی‌نیازم کن. انسان وقتی می‌خواهد کاری کند بایستی امکانات آن کار را داشته باشد. و این یعنی بی‌نیازی. رزق با غنی فرق می‌کند. غنی امکانات داری است، رزق استفاده از امکانات است. ماشین داشتن بی‌نیازی است ولی سوارش شدن استفاده از آن است و اوسع یعنی اینکه این امکان برایم هموار باشد. علت اینکه ما بی‌نیاز نمی‌شویم این است که از امکاناتمان بهره مند نشدیم. نیاز اینجا هم مادی و هم معنوی است یعنی چشم و گوش به من بده. رزق ماده اولیه‌ی راه انداختن و به حرکت در آوردن و دریافت کردن است. مثل غذاست.

وَ لَا تَفْتِنِّي بِالنَّظَرِ:

تفتنی یعنی به چالش افتادن در زندگی. بِالنَّظَرِ الزاما نگاه نیست. یعنی چشمم به جایی افتد که دلم هوس آن را بکند. یعنی می‌گوید که به هم ریختگی‌های انسان به خاطر نظر است. و وقتی دچار فتنه می‌شود نمی‌تواند حقیقت را ببیند. نوعا نظر است که منجر به هم ریختگی انسان می‌شود. می‌توان نظر را به معنای چشم زخم هم گرفت، ولی مقصود ما بیشتر مورد اول است. عوامل شنیداری در انسان وسواس و تاخیر ایجاد می‌کند، ولی فتنه نوعا با نظر است.

وَاعِزَّنِي وَ لَا تَبْتَلِنِي بِالْكَبِيرِ، وَ عِبْدَنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ: با کبر مرا آزمون نکن. مرا عبد کن. و به واسطه‌ی عجب عبادتم را فاسد نکن.

وَ أَجْرِ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرِ وَ لَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنِّ، وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.

(۴) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَ لَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا.

وقتی که من رفعت یافتم، در دلم احساس به تو را کم داشته باشم، یعنی نیازم به تو زیاد شود. به اندازه‌ی رفعت در بین مردم احساس نیاز به تو داشته باشم. یعنی هر چه که محبوب شدی احساس نیازت به خدا بیشتر شود. و هیچ شکوه بیرونی را نبینم بلکه نگاهم به ضعف درونی خودم بیفتد. ذلّه باطنه یعنی ضعف درونی. یعنی من لازم می‌دانم که این مطرح شود.

این قسمت ۴ بیشتر برمی‌گردد به مدل سازی صفات. و از آسیب‌ها جلوگیری می‌کند.

(۶) اللَّهُمَّ لَا تَدَعِ خَصْلَةَ تُعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَ لَا عَائِبَةً أُوتِبْتُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتَهَا، وَ لَا أُكْرِمَةً فِي نَاقِصَةٍ إِلَّا أَتَمَمْتَهَا

در اینجا فرد مورد همز و لمز واقع شده است.

اللَّهُمَّ لَا تَدَعِ خَصْلَةَ تُعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا: اگر عیبی از او بگیرند خدا قرار است که برطرف کند. مثلاً می‌گویند که شما تکبر دارید، یا کند هستید یا بد حرف می‌زنید؛ و چون که ما و شما مکارم الاخلاق خواندیم قاعده این شده است که خدا برطرف و اصلاح می‌کند.

وَ لَا عَائِبَةً أُوتِبْتُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتَهَا: عیب تثبیت شده‌ای که ظهور هم دارد و آبروی انسان را می‌برد و می‌گوید که خدا به آن جلوه و حسن دهد. عیب من است ولی از این بعد می‌تواند جلوه‌ی خوب بگیرد.

وَ لَا أُكْرِمَةً فِي نَاقِصَةٍ إِلَّا أَتَمَمْتَهَا: برخی از ایرادهایی که به من می‌گیرند خوب است ولی ناقص است، مثل گاو چند من شیرده هستم که به سرانجام نمی‌رسانم. مثلاً همیشه لحظه‌ی آخر فیوزم می‌برد.

عیب‌های آدم در این ۳ دسته است:

(۱) به خوبی تو ایراد می‌گیرند. عیب نیست ولی عیب دیده می‌شود. من احساس خشنودی از عملم و از اصلاح شدنم داشته باشم.

(۲) عیب و بدی است و به فرد لطمه می‌زند. مثلاً من نمی‌دانم این لهجه را چه کار کنم؟ نشان می‌دهد که هر عیبی در انسان قابلیت این را دارد که معکوس عمل کند یعنی کسی که سلام و احوال‌پرسی بد دارد می‌تواند برعکس شود و خیلی خوب برخورد کند.

(۳) ما خیلی صفت‌های خوب داریم (روابط عمومی خوب است و) ولی این صفات خوب در ما ناقص است.

صفت می‌آید برمی‌گردد روی بروزاتی که ثابت شده است، که در این صورت باید روی نیت و عملی که تبدیل به صفت شده است کار شود. صفت غیر از نیت و عمل مکرر تثبیت شده نیست و ما همه‌ی کارها را روی صفت و نیت می‌بریم و نگاه می‌کنیم.

ما یا خدا داریم یا نداریم،

یا خدای ما دانا هست یا نیست،

یا خدا توانا هست یا نیست،

یا ما بنده‌ی خدا هستیم یا نه؟

اگر جواب همه‌ی سوالات مثبت باشد یعنی اینکه ما بسیاری از کارهایمان را می‌توانیم از او بخواهیم «ایاک نعبد و ایاک نستعین» یعنی اگر کسی واقعا خالصانه این دعا را گفت (واقعی) یعنی هیچ همز و لمزی در خارج نمی‌تواند او را بشکند. تعبیرش را امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه می‌گوید: انسان مومنی که در بلاها ایستادگی می‌کند و نمی‌شکند مثل شمشیری است که با پتکی بر سرش می‌زنند. و این تعبیر بسیار جالبی است یعنی تمام بلاها برای این بود که قوی شود.

آن‌هایی که مشاوره و روان‌شناس‌اند می‌دانند که هر قدر خودشان بلا دیده‌تر باشند بیشتر می‌توانند به مراجعان کمک کنند، کسی که شوهر بد ندیده باشد نمی‌تواند به فرد مراجع توصیه کند.

یک سری سیستم‌های مجازی وجود دارد، ساعت ۱۲ تا ۳ نیمه شب. داستان ابراهیم می‌خوانید، سوره‌ی فجر و بلد می‌خوانید، سوره‌ی انشراح و ضحی می‌خوانید. کار قرآن این است که نمی‌خواهد شما تجربه کنید. شما با قرآن رشد کنید. به همین دلیل است که آیات جهنم در قرآن بیشتر از بهشت است، چون بنا نیست کسی به جهنم برود پس یک صحنه‌ی مجازی درست می‌کند که حقایق را درک کنی بدون اینکه قیام پیامبر(ص) را دیده باشی و ... سیستم و منسک داریم. همه برای اینکه پرورش یابیم.

همه‌ی همز و لمزهایی که از شما شده است از اول عمر تا آخر یک جا بگذارید، نه همه‌ی همز و لمزهایی که در دنیا می‌شود را کنار بگذارید، خواهید دید که هیچ کدام به اندازه‌ی همز و لمزهایی که از حضرت مریم(ع) شده است، نمی‌شود.

انواع و مصادر همز و لمز را در ادامه خواهیم گفت.

ساعت دوم

یکی از دوستان پرسشنامه‌ای برای مدرک دکترا تهیه کردند در مورد وضعیت ازدواج خانم‌ها در شهر تهران. خانم‌های ۲۰ تا ۳۴ ساله چه ازدواج کرده‌اند چه نکرده‌اند می‌توانند فرم‌ها را پر کنند. پرسشنامه قبلی در مورد افسردگی بود که حدوداً ۱۰۰۰ نفر پر کردند. اگر کسی برای فوق لیسانس یا دکترا پرسش نامه‌ای دارد ما می‌توانیم کمک کنیم. چون کار سختی است و تعامل ما می‌تواند بعداً زمینه‌هایی را باز کند.

صلواتی ختم بفرمایید.

حلقه‌ی بنیادی سوره را گفتیم و وارد دعا شدیم. ما می‌خواهیم حلقه بنیادی براساس دعا و قرآن درست کنیم که کاملاً کاربردی باشد. همه‌ی دعا را نمی‌خوانیم. فقط ۲ یا ۳ قطعه از دعا را می‌خوانیم و بحث را تمام می‌کنیم.

به هر حال عیب وجود دارد. عیب گرفتن خوب است یا بد است؟

(۷) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَانِ الْمُحَبَّةِ، وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ، وَ مِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَةَ، وَ مِنْ عَدَاوَةِ الْأَدْتِنِ الْوَلَايَةَ، وَ مِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَةَ، وَ مِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ، وَ مِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحَ الْمَقَّةِ، وَ مِنْ رَدِّ الْمُتَلَابِسِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ، وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ الْأَمْنَةَ.

در سوره نور بحث افک مطرح می‌شود. افک یعنی نسبت ناروا زدن به کسی. سوره نور به کسی که مورد افک واقع شده می‌گوید که این نسبت ناروا زدن به تو برای تو شر نیست بلکه خیر هم هست. موقعیت منفی را به مثبت تبدیل می‌کند و به فرد تاکتیک می‌دهد. یکسری افرادی هستند که از ما خوششان نمی‌آید، دعا می‌گوید خدایا کاری کن که این کراهت این‌ها از ما تبدیل به دوست داشتن بشود.

حسد اهل بغی یعنی کسانی که هم ظلم می‌کنند و هم حسودند. یکی از خواستگاه‌های همز و لمز مکان‌های حسد و دشمنی است.

امام سجاد(ع) تک تک صحنه‌هایی که ممکن است همز و لمز بوجود بیاید را رصد کرده و نشان می‌دهند. این کار عظیمی است. مسئله‌ای برخورد کردن، با موضوعی برخورد کردن بسیار متفاوت است. نمی‌خواهم بگویم که اعجاز کار امام از قرآن بیشتر است و نمی‌خواهم بگویم که از قرآن کمتر است.

انسان باید کرامت نفس داشته باشد و بگوید که من اهل بغی و حسد نیستم. شنان یعنی یک عده‌ای هستند که با جهت یا بی جهت از انسان خوششان نمی‌آید. تالیف هم بوجود نمی‌آید. یک عده‌ای هستند که به زندگی‌ها لطمه می‌زنند. ممکن است که شما بگویید مگر میشود کسی که کار زشت می‌کند را دوست داشت. کار او زشت است ولی دلیل نمی‌شود که من از خود او بدم بیاید. خدا ما را اهل محبت قرار دهد.

بحث دشمنان اسلام متفاوت است. ولی در جامعه‌ی دینی باید همه را دوست داشت. مومن باید از مومن خوشش بیاید. من وقتی کسی را دوست داشته باشم غیبتش را نمی‌کنم. گاهی محبت ما نسبت به افراد کم می‌شود که همز و لمزشان می‌کنیم.

مساله محوری یعنی این که من بگردم و تک تک همز و لمزها را پیدا کنم. در جامعه ما کسانی هستند که به شنانسان نسبت به دیگران افتخار دارند. به این‌ها می‌گویند اهل شنان.

واژه‌های دعا متفاوت است. اگر بخواهیم دعا را وارد بحث کنیم باید مراقب باشیم.

مثلا خانم‌ها نسبت به مادر شوهر نوعی شنان دارند. این یعنی اهل شنان بودن. از خدا بخواهید که محبت به دیگران را در دل ما قرار دهد و محبت ما را در دل دیگران قرار دهد. اگر کسی دچار غلظه باشد و هیچ گونه این غلظه از بین نرود باید چه کند؟

از این دعا می‌توان متن پژوهشی استخراج کرد. نظام سازی در دعا یعنی این که کسی دعا را بخواند و به این برسد که هیچ مشکلی در ساحت زندگی انسان نیست مگر این که راه حل دارد. دعا می‌شود متن نظام سازی. از دعا مدل اصلاح اخلاق اجتماعی دریاورید.

دعا عملیات دارد و فقط لفظ نیست.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَانِ الْمَحَبَّةَ، وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ، وَ مِنْ ظَنِّهِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَةَ، وَ مِنْ عِدَاوَةِ الْأَدْتِنِ الْوَلَايَةَ، وَ مِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَّةَ، وَ مِنْ خِدْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ، وَ مِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحَ الْمِقَّةِ، وَ مِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ، وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ.

خواستگاه‌های همز و لمز:

- بغضه اهل شننان،
 - حسد اهل بغی،
 - ظن اهل صلاح یعنی عدم اعتماد علما. مثلا ما تدبر را به علما عرضه می کنیم. می گویند که شما انسان‌های خوبی هستید ولی نمی توانیم کارتان را تایید کنیم. اگر شما اهل صلاح شدید نسبت به دیگران شاید همز و لمز داشته باشید. ظن اهل صلاح نسبت به آدم‌ها اگر در موضعش نباشد حتما به همز و لمز کشیده می شود.
- در فتنه سال ۸۸ وقتی بعضی علما سکوت کردند این سکوت همز و لمز بود. چهره ولایت را خراب کردند. چشم مردم به اظهار نظر اهل صلاح بود ولی سکوت کردند. مثل وقتی که دور امام حسین (ع) را خالی کردند. مثلا ما جمعی درست کردیم و تصمیم گرفتیم که کتابی را بخوانیم. وقتی یک مرتبه دورت خالی می شود خرد می شوی. ترک هم عهدی هم خرد می کند انسان را.

بحث ارحام خاستگاه همز و لمز است. رفتارهایی که بین فامیل رخ می دهد و شکاف بوجود می آورد. مثل مسئله ارث که موجب همز و لمز است. کسی که موجب قطع رابطه فامیل می شود همز و لمز کرده است.

محبت یک جریان دلی و خود بخودی است. مودت نظام و نگاه عاقلانه و تدبیر دارد. محبت و مودت و ولایه و نصرت و ... همز و لمز را می زدایند و از بین می برند. اگر کسی بخواهد همز و لمز را از زندگی بزدايد باید قانونش را پیروی کند. دعا می گوید قانون درمانش محبت و مودت است. اگر اهل محبت و مودت شوی از همز و لمز دور می شوی.

ساختار انسان بر مبنای تفکر است و تا تفکر اصلاح نشود هیچ چیز درست نمی شود. ادبیات دعا برای ما اشتباه معرفی شده است. دعا یک جنبه‌ی قولی دارد و یک جنبه‌ی عملی. دعا‌های صحیفه همگی تعلیمی است و تا به عمل نرسد

اتفاقی نمی‌افتد. معارف دین در قالب دعا آمده است که باید به عمل برسند. البته امام سجاده (ع) غیر صحیفه هم دعا دارند.

مادرها به پدرها می‌گویند که ما را جلوی فرزندان خرد کردید. این خذلان الاقربین است. البته این همز و لمزش دوطرفه است.

تصحیح مقه یعنی ثقه بودن.

ملا بسین: یعنی کسانی که با انسان معاشرت می‌کنند. این رد ملا بسه یعنی طرد کردن. یعنی کسی در جمعی باشد ولی تک و تنها باشد.

لمز در عمل و همز در قول است.

همز و لمزهای حوزه سیاست، مراره خوف ظالمین است. کسانی که سمت‌هایی دارند ولی وظیفه شان را انجام نمی‌دهند. مثل وام ازدواج که با در دسرهای فراوان می‌دهند و این همز و لمز مردم است و خردشان می‌کند.

در حلقه‌ی بنیادی همز و لمز ۴ مورد وجود دارد: مال، خلود، جمع و اعداد. صحنه‌های زندگی را نمی‌توان حذف کرد. اما حلقه‌های بنیادی را می‌توان تغییر داد.

به جای مال در این حلقه علم می‌گذاریم که ایمان و عمل را در برداشته باشد. به جای خلود باید منفعت باقی و اجر الهی را بگذاریم. به جای اعداد، نعمت‌ها و امکانات و دارایی‌ها را بگذاریم. به جای جمع، گسترش و توسعه توانمندی‌ها را بگذاریم. وقتی حلقه‌ی بنیادی تغییر یافت صحنه‌های زندگی برای انسان تبدیل به بهشت می‌شود.

به جای همز و لمز دعا جایگزین می‌شود. دریافت نعمت و رحمت، بعلاوه تدبیر امور برای حذف آسیب‌ها، جای همز و لمز را می‌گیرد. این همان فراز اول دعا است. آن چیزی که حلقه‌ی بنیادی می‌شود همان فراز اول است.

کسی که در صحنه‌های زندگی مواجهه بیشتری داشته باشد میزان دعا و تدبیرش بیشتر است. بوسیله دعا ضد سوره همزه در آمد.

در داستان حضرت سلیمان(ع) و بلقیس، ادبیات همز و لمز به ادبیات اسلام و تسلیم تبدیل شد. در سوره نمل علم را معرفی می کند که مخالف همز و لمز است.

اگر من بغضه را به محبت تبدیل نکنم بغضه باقی می ماند و دیگر نمی توان کاری کرد.

اگر بچه ای از هفت سالها عبور نکند عدم رشد اتفاق افتاده است. مثلا دیگر نمی تواند محبت کند. تفکر در بچه ۷ و ۱۴ متفاوت است. اگر همپای این سن رشدی اتفاق نیفتد خطرناک است. اگر کسی جهنم برود هم به همان جهنم هدایت شده است. طبیعتش هدایت شده است ولی فطرتش هدایت نشده است. هرچه بیشتر در طبیعتش فرو رود جهنمش عمیق تر می شود.

مشکل انسان بخاطر این است که جا می ماند. تفکر را در جای غلط استفاده می کند. اگر کسی از فطرتش جا بماند خیلی بد است. در کتاب فرآیندشناسی رشد آوردیم که جهنم همین فاصله است. فاصله بین طبیعت و فطرت.

(۸) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَيَّ مِنْ ظَلَمَتِي، وَ لِسَانًا عَلَيَّ مِنْ خَاصَمَتِي، وَ ظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَتِي، وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَيَّ مَنْ كَايَدَتِي، وَ قُدْرَةً عَلَيَّ مِنْ اضْطِهَدَتِي، وَ تَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَتِي، وَ سَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَتِي، وَ وَقْفَنِي لِطَاعَةٍ مِنْ سَدَدَتِي، وَ مُتَابَعَةٍ مِنْ أَرْشَدَتِي.

نمی توان برای دعا استدلال آورد چون مشابه است. می توان مطالب دعا را از قرآن استخراج کرد فقط باید زمان زیادی گذاشت. این قسمت دعا روی حق و باطل است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنَّ أَعَارِضَ مَنْ عَشَّنِي بِالنُّصْحِ، وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي (طرد کردن) بِالْبُرِّ، وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ، وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ، وَ أَخَالَفَ مَنْ اعْتَابَنِي إِلَيَّ حُسْنِ الذِّكْرِ) از کسی که غیبت را کرده به نیکی یاد کنم، وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَ أَغْضِي عَنِ السَّيِّئَةِ. (شکر حسنه)

اینها همه مصادیق همز و لمز است. در حوزه خیر و شر است. هندوانه به اندازه شوری زمین شیرین می شود. خدا مصداق هم گذاشته است.

کل دعا همین طور است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّئِي بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ، وَالْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكَظْمِ الْغَيْظِ، وَإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ، وَضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ، وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَسِتْرِ الْعَائِبَةِ، وَلَيْنِ الْعَرِيكَةِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ، وَحُسْنِ السَّيْرَةِ، وَسُكُونِ الرِّيحِ، وَطِيبِ الْمُخَالَفَةِ، وَالسَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَإِيثارِ التَّفَضُّلِ، وَتَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَالْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحِقِّ، وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ، وَاسْتِفْلالِ الْخَيْرِ (کم شمردن خیر هر چند زیاد باشد) وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَاسْتِكْثَارِ الشَّرِّ (کارهای بدم به چشمم بیاید.) وَإِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَأَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَكُلُّومِ الْجَمَاعَةِ، وَرَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَمُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ. (با بدعت مقابله کردن).

ایثار تفضل: جایگاه فضل را در دیگران شکوفا کردن. هر کسی فضلی دارد آشکار کند. زمینه سازی نمود فضل دیگران. ایجاد جشنواره فضل‌ها.

تعییر: عیب را به سرزنش تبدیل کردن.

جمع بندی:

وَمَا أَجْرِي عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شْتَمٍ عَرَضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اِعْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ (مقابل کرامت است) وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ اِعْتِرَافًا فِي الشَّنَاءِ عَلَيْكَ (خدا را زیاد ثنا کردن)، وَ ذَهَابًا فِي تَمَجِيدِكَ، وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَ اِعْتِرَافًا بِاِحْسَانِكَ، وَ اِحْصَاءَ لِمَنِّكَ.

نطق یعنی تعریف را از درون وجود خودم آوردم. اغراق یعنی به اشباع می‌رسانم و ذهاب یعنی بروی و بگردی و پیدا کنی. مثلاً بروی نهج البلاغه بخوانی که ثنا خدا پیدا کنی. اگر انسان در صحنه‌های مختلف مثل دعا عمل کند در واقع همز و لمز نمی‌کند.

دعا ۲۹ فراز دارد .

اگر کسی به خدا حسن ظن داشته باشد همه‌ی صحنه‌های زندگی را زیبا می‌بیند. ولی اگر سوءظن داشته باشد همه را دشمنی می‌بیند.

اولین همز و لمز کننده شیطان و همزات شیطان است. شیطان در اولین مرحله به انسان می‌گوید که تو از خدا جدایی. کرامت انسان را به هم می‌زند. انسان احساس بد بودن دارد.

تا کسی از درون خار نشود از بیرون قابل تصرف نمی‌شود. کرامت و هوان کاملاً روبروی هم هستند. کسی که دچار هوان شود بیتش بیت عنکبوت است و سست و خراب شدنی است. هر کس به اندازه القاپذیری از محیط بیرون از درون خار است. جوگیری، مدگرایی و مصرف‌گرایی همه نشانه‌ی خاری درونی است.

اگر مستقیم وارد دعا شویم گم می‌شویم. ابتدا بحث را از قرآن کار کرده و موضوع را می‌بندیم و بعد وارد دعا می‌شویم. بیشتر سبک دعا استقرایی است. حکم کلی از دعا نمی‌دهیم. با گمانه زنی وارد شده و نظریه در می‌آوریم. اگر قرآن نظریه را محکم کرد اتکا می‌کنیم. اگر قرآن تایید نکرد که کنارش می‌گذاریم.

سوره همزه ساختار همه‌ی بدی‌ها در قرآن است. سوره همزه ساختار همه‌ی سیئات (بدی‌های دارای بروز) است. این ساختار جالبی است. خود این که بدی این قدر تنوع آتش دارد جالب است. این بدی توانسته آتشی با این حجم تولید کند.

در این دنیا می‌توان بهشت را دید. لثرون الجحیم که در سوره تکاثر آمده نشان می‌دهد که در دنیا می‌توان بهشت را دید ولی از راه سلب امکان پذیر است. مثل خدا که از راه سلب قابل شناخت است. می‌توانی بگویی خدا چه نیست. نمی‌توانی بگویی چه چیز هست.

بهشت هم چون بی‌نهایت است قابل دیدن نیست. تا مفهوم آتش را نفهمی مفهوم بهشت را نمی‌فهمی. بخاطر همین قرآن در سوره مریم (ع) می‌گوید ان منهم الا واردها. واردها به معنی مشرفها است.

این همین نکته است که کسی الله را می‌شناسد الا این که لا اله بگوید. اهل بیت بر این اساس به همه‌ی انواع بدی علم دارند. نه که بدی را انجام داده باشند. ساختار بدی‌ها را می‌شناسند.

سوره مبارکه همزه سوره جهنم شناسی قرآن است که به تفصیل ساختار دنیایی جهنم را تبیین می‌کند. اگر می‌خواهید یک دور جهنم شناسی کار کنید سوره همزه بخوانید. می‌شود که یک نفر رندی کند و برای تبیین سوره همزه همه‌ی آیات جهنم را بررسی کند.

آن طرف همه‌ی آیات جهنمی قرآن، دعای مکارم الاخلاق است. این دعا برای بهشتی شدن است. بهشتی که هیچ آسیبی نداشته باشد.

ان شاء الله از امروز هر کدام از ما راه می‌رویم بگویند که گویا بهشت روی زمین راه می‌رود چون توانسته است همز و لمز را در خود خاموش کند. اگر کسی همز و لمز را در خود خاموش کند بهشت است نه بهشتی.

خودش بهشت است و هر کس در رابطه با او امنیت دارد. این یعنی مومن و مسلمان. مسلمان یعنی کسی که دیگران در مواجهه با او در سلمند. سلام و سلم دارد.

هر انسان که وارد دنیا شود جهنم و بهشت دارد. اگر عمل صالح داشته باشد جهنمش را واگذار کرده و بهشت را می‌گیرد. بعضی بهشت را رها کرده و جهنم را می‌چسبند و بعضی جهنم را رها کرده و بهشت را می‌چسبند. و جهنم کسی که رها شده به جهنم دیگری می‌پیوندد و بهشت کسی که رها شده به بهشت دیگری.

هیچ جهنم یا بهشتی بی‌صاحب نمی‌ماند. تو غافل شوی بهشتت را می‌برند. این ارث بهشت است که در سوره مومنون آمده و حضرت علامه قبولش می‌کنند چون روایت هم دارد. بهشتی‌ها بهشتی‌تر و جهنمی‌ها جهنمی‌تر می‌شوند.

قوانین هدایت تکوینی است و مثل مدل‌های ریاضی قابل فهم و درک است و قانون دارد. اگر این قوانین را این‌جا نفهمیم و بگذاریم برای آن دنیا خیلی ضرر می‌کنیم.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات